بیل گیتس توضیح می‌دهد که چرا دخترش نمی‌تواند با یک مرد فقیر ازدواج کند.

مردی حکایت می‌کند "چند سال پیش در یک کنفرانس در آمریکا درباره سرمایه‌گذاری و امور مالی شرکت کردم. یکی از سخنرانان بیل گیتس بود و در مرحله سوال و جواب از او سوالی پرسیدم که همه را به خنده انداخت.

از او پرسیدم که آیا او، به عنوان ثروتمندترین مرد جهان، می‌تواند قبول کند که دخترش با یک مرد فقیر یا ساده ازدواج کند؟ پاسخ او چیزی درون من را تغییر داد.

بیلی:

اول، باید بفهمید که ثروت به معنای داشتن یک حساب بانکی پر نیست.

ثروت اول از همه توانایی خلق ثروت است.

مثال: کسی که در لاتاری یا بازی‌های شانس برنده می‌شود، حتی اگر ۱۰۰ میلیون به دست بیاورد، ثروتمند نیست. او یک فقیر است که مقدار زیادی پول دارد. به همین دلیل است که ۹۰ درصد از میلیونرهای لاتاری بعد از ۵ سال دوباره فقیر می‌شوند.

همچنین افرادی هستند که ثروتمندند اما پولی ندارند. مثال: اکثر کارآفرینان.

آن‌ها در مسیر ثروت هستند حتی اگر پول نداشته باشند، زیرا در حال توسعه هوش مالی خود هستند و این همان ثروت است.

چگونه ثروتمندان و فقیران متفاوت‌اند:

برای ساده کردن: ثروتمندان می‌توانند برای ثروتمند شدن جان خود را فدا کنند، در حالی که فقیران ممکن است برای ثروتمند شدن دست به قتل بزنند.

اگر جوانی را ببینید که تصمیم می‌گیرد آموزش ببیند، چیزهای جدید یاد بگیرد، و به طور مداوم تلاش کند تا بهتر شود، بدانید که او یک مرد ثروتمند است.

اگر جوانی را ببینید که فکر می‌کند مشکل از دولت است و ثروتمندان را دزد می‌داند و مدام انتقاد می‌کند، بدانید که او یک مرد فقیر است.

ثروتمندان معتقدند که تنها به اطلاعات و آموزش نیاز دارند تا پیشرفت کنند، اما فقیران فکر می‌کنند دیگران باید به آن‌ها پول بدهند تا پیشرفت کنند.

در نتیجه، وقتی می‌گویم دخترم با یک مرد فقیر ازدواج نمی‌کند، درباره پول صحبت نمی‌کنم. من درباره توانایی این مرد برای خلق ثروت صحبت می‌کنم.

ببخشید که این را می‌گویم، اما بیشتر مجرمان افراد فقیر هستند. وقتی با پول روبه‌رو می‌شوند، عقل خود را از دست می‌دهند؛ به همین دلیل است که دزدی و سرقت می‌کنند.

این یک مشکل برای آن‌هاست چون نمی‌دانند چگونه می‌توانند به تنهایی پول بسازند.

روزی یک نگهبان بانک کیسه‌ای پر از پول پیدا کرد. او کیسه را برداشت و آن را به مدیر بانک تحویل داد.

مردم به این مرد گفتند که احمق است، اما در واقع این مرد یک ثروتمند بود که پولی نداشت.

یک سال بعد، بانک به او موقعیت شغلی به عنوان پذیرشگر پیشنهاد داد. سه سال بعد، او مسئول مشتریان شد و ده سال بعد مدیریت محلی آن بانک را بر عهده گرفت. او صدها کارمند را مدیریت می‌کند و پاداش‌های سالانه‌اش از مبلغی که می‌توانست بدزدد بیشتر بود.

ثروت، اول از همه، یک طرز فکر است، دوست من."